



جنبشهای اسلامی شمال آفریقا سابقه طولانی و ریشه‌های عمیقی دارند. در این میان کشور سودان طی چند دهه اخیر تحت تأثیر جریانهای فکری مصر بوده است. اما جنبش اسلامی این کشور از جریانهای مشابه خود در شمال آفریقا سبقت گرفت و با اتخاذ یک خط منی سیاسی مدون، راه دستیابی به قدرت سیاسی را سرعت طی کرد. شخصیت‌های فرهنگی و محافل سیاسی شمال آفریقا در این نکته اتفاق نظر دارند که موفقیت جنبش اسلامی سودان بیش از هر چیز مدیون «جبهه اسلامی / ناسیونالیستی سودان» به رهبری دکتر حسن ترابی است. اندیشه‌های دکتر حسن ترابی به عنوان یک متفکر دینی از محدوده یک جبهه سیاسی و از قلمرو کشور سودان فراتر رفته و بخشهای وسیعی از جوامع اسلامی آفریقا را تحت تأثیر قرار داده است.

حسن ترابی در سال ۱۹۳۲ میلادی در منطقه شرق سودان و در یک خانواده سستی دیده به جهان گشود. در سال ۱۹۵۵ از دانشگاه خارطوم در رشته حقوق فارغ التحصیل شد و در سال ۱۹۵۷ از دانشگاه لندن در همین رشته فوق لیسانس گرفت و جهت گذراندن دوره دکتری به دانشگاه سوربن فرانسه ملحق شد. از جمله آثار وی می‌توان به الحركات الاسلامیة المعاصرة، المرأة فی الاسلام و الاسلام و التنسیبة اشاره کرد.

دکتر حسن ترابی الگوی ویژه‌ای از حاکمیت دینی را عرضه می‌کند؛ الگویی که جوامعی نظیر سودان علی‌رغم برخورداری از عوامل ناسازگار قومی، فرهنگی و دینی، می‌توانند حول متوله‌هایی چند در قاموس مفاهیم ملی، متحد گردند. محافل غربی دکتر حسن ترابی را در شمار شخصیت‌های بنیادگرا و فنانیک خاورمیانه قلمداد می‌کنند، اما وی از هر فرصتی برای خنثی کردن این تبلیغات استفاده می‌کند، تا آنجا که در سال ۱۹۹۲ به دعوت کنگره آمریکا جهت اذای پاره‌ای توضیحات پیرامون بنیادگرایی اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، پاسخ مثبت می‌دهد و در یک جلسه پر سروصدا به تبیین مواضع خود و به دفاع از آنچه غرب، بنیادگرایی اسلامی می‌خواند، می‌پردازد. «کیان» در یک نشست خصوصی با دکتر حسن ترابی در خارطوم تلاش می‌کند گوشه‌هایی از اندیشه‌های دینی شخصیتی را منعکس کند که اکنون در پس حاکمیت سیاسی سودان حضوری فعال و نقشی تعیین کننده دارد. این گفت‌وگو در ساعات پایانی روز چهارشنبه ۶ ژانویه ۱۹۹۳/۱۶ دیماه ۱۳۷۱ در دفتر کار وی در خارطوم پایتخت سودان انجام شد. آنچه در پی می‌آید متن کامل این گفت‌وگوی اختصاصی است.

گفت‌وگو با دکتر حسن ترابی، متفکر دینی سودان

الگوی اندیشه دینی

صورت دور مانع عمده بر سر راه ارتباطات معنوی بشر عمل کرد. اما تصور من این است که جهان اسلام هم‌اکنون در حال عبور از مراحل پیشین است، بدین شکل که اولاً تقلید کورکورانه از فرهنگ غرب که از شاخصهای عمده مرحله پیشین تلقی می‌شود، در حال از میان رفتن است. ثانیاً تعصبات نژادی مثل تعصب آسیایی یا تعصب آفریقایی در حال فروپاشی است. ثالثاً مارکسیسم که از آخرین نشانه‌های طغیان زمینی بشر محسوب می‌شد به گونه‌ای سریع در حال اقرار است. بخش وسیعی از جهان اسلام هم‌اکنون در حال رهایی از این معضلات و بازیابی هویت خویش است و من معتقدم که جنبشهای اسلامی، بویژه جنبشهای فکری باید از شرایط مساعد کنونی بهره‌برداری کنند تا امت اسلامی به دور از مرزبندیهای جغرافیایی، حول مفتضیات عصر بسج شود.

کیان: به نظر شما آزادخواهی یا لیبرالیسم با تفکر دینی سازگاری دارد؟

حسن ترابی: لیبرالیسم غربی روی اصالت انسان - اومانیزم - استوار است، یعنی اصالتی که انسان را نه از روی روابط منطقی بلکه بر مبنای مطلق بودن انسان تعریف می‌کند. این گونه مکبها زمانی ظهور کردند که اروپا از دایره دین خارج شد. ضرب المثلی وجود دارد که می‌گوید لیبرالیسم به وجود خدایی در بالا ایمان ندارد بلکه به انسانی در بالا ایمان دارد. لیبرالیسم تاکنون نتوانسته است مشخصات این انسان را ارزشگذاری کند. اگرچه لیبرالیسم توانست از بشر

کیان: به عنوان اولین سؤال بفرمایید به نظر جناب عالی آیا میان ناسیونالیسم به عنوان یک سلسله اصول مربوط به شرایط و نیازمندیهای گروهی خاص از انسانها، و اسلام به عنوان پیامدی ابدی که میان پیروان خود تفاوتی جز از نظر تفوا قائل نیست، تناقضی وجود دارد؟

حسن ترابی: انسانها در تمامی مراحل زندگی خود در معرض آزمون قرار می‌گیرند. پاره‌ای از انسانها در این آزمون به تحکیم پایه‌های بندگی خود می‌پردازند و پاره‌ای دیگر به واقعتهای چیره شده در این آزمون، تن می‌دهند. در این میان وابستگیهای انسان - چه وابستگیهای خانوادگی و قبیله‌ای و چه وابستگی قومی و ملی - ممکن است به یک نهاد ثابت یا عصبیتی غالب تبدیل شود و انسان به این وابستگیها به صورت یک ارزش متعالی بنگرد و در نتیجه از ارزشهای واقعی چه زمینی و چه آسمانی منحرف گردد. البته انسان می‌تواند بر این وابستگیها چیره شود و آن را در جهت وابستگی به خدا سوق دهد. در این صورت وابستگی ملل اسلامی به یکدیگر مفهوم خداجویانه پیدا می‌کند. در واقع این مفهوم از پایه‌های دینی در حیات بشری محسوب می‌شود. اما پیشینه ناسیونالیسم آمیخته به تعصبات قبیله‌ای و قومی بوده است که طغیان زمین آن را تقویت می‌کرد، در نتیجه ارتباط انسان با دین بتدریج کم رنگ شد و تحکیم پایه‌های قومیت جانشین آن گردید. همچنین عصبیت ملی به سایر بخشها رخنه کرد و قومیت‌گرایی فرهنگی یا قومیت‌گرایی جغرافیایی پدید آمد و به

خاکی تعریفی جامع ارائه کند، و در یک مقطع تاریخی موفق شد طبقات محروم را از ستم اقتصادی (نئورالیسم) و سیاسی (نظامهای دیکتاتوری) رهایی بخشد، اما هرگز نتوانست منتهای وظایف بشری را مشخص کند. به عبارت دیگر لیبرالیسم به روشنی و به گونه‌ای مطلق از حقوق فردی انسان سخن به میان آورده است اما آیا می‌توان حقوق فردی را بدون وجود وظیفه در برابر آن که از ضرورت‌های انکارناپذیر برقراری موازنه در زندگی بشر تلقی می‌شود، تعریف کرد؟ در واقع دین موازنه‌ای دقیق میان نیازهای مادی و معنوی بشر برقرار می‌سازد، اما هدف عمده لیبرالیسم اصالت دادن به انسان به مثابه موجودی



حاکمیت سودان

غیرمسئول در قبال خداست.

کیان: آزادی به عنوان یک اصل منافاتی با ره‌آوردها و تعالیم دینی ندارد. تلقی ما این است که آزادسازی انسان یکی از تعالیم دینی اسلامی است. این طور نیست؟

حسن ترابی: چنانکه اشاره کردم آزادی در مفهوم غربی، واکنشی در برابر اسارت سیاسی و اقتصادی بود، این یک ارزش دینی دارد، زیرا بندگان خدا از بندگی طاغوت زمینی رها می‌شوند. اما غربیها از این مرحله تجاوز کردند و به نقطه اصالت انسان رسیدند و این موجود را از هر چه وظیفه و تعهد است آزاد ساختند. بنابراین در وجوه سیاسی می‌بینیم که غرب در برابر جهان سوم هیچ مسئولیتی احساس نمی‌کند. لیبرالیسم در عصر استعمار غرب رشد کرد و استعمار غربی را در جهان سوم و در غارت منابع طبیعی آن توجیه نمود. لیبرالیسم به خاطر اینکه از حدود مورد نیاز آزادی انسان تجاوز کرد و خوی انسان را در شهوت مالی، جنسی و طاغوتی‌اش باز گذارد، به این وضعیت دچار آمد. اما در دین این مفهوم وجود دارد که انسان باید از هر چه او را به اسارت سوق می‌دهد و دیدگاه‌هایش را به محاصره درمی‌آورد، آزاد شود تا بتواند خدا بندگی کند. کلمه توحید - لا اله الا الله - طغیان و بندگی غیر خدایی را نفی می‌کند.

کیان: چگونه می‌تواند میان فلسفه قدرت سیاسی و اندیشه دینی ارتباط برقرار کرد و آیا در کتاب و سنت تئوری خاصی در خصوص

نحوه حکومت و سیستم قدرت در یک جامعه خاص وجود دارد؟ حسن ترابی: در واقع هدف زندگی دنیوی دستیابی به هدفهای متعالی و جلب رضایت خداوند است. حتی اگر انسان بخواهد مثلاً در طب یا مهندسی کار کند، هدف نهایی‌اش باید بندگی خدا باشد. قرآن از کسانی که از حکم خداوند خارج شدند و از «اهل کتاب» سخن بسیار دارد. از روحانیون دینی و از دارندگان قدرت سیاسی نیز که از فرمان خداوند خارج شدند، سخن به میان آورده است، همانها که به جای ترس از خداوند، از سلاطین دنیا ترسیدند و منافع دنیا را بر منافع آخرت ترجیح دادند. در دوران اولیه اسلام، حیات دینی، سیاسی و اقتصادی با یکدیگر پیوندی تکاملی داشته است، اما قرآن داستانهای فوق را به میان آورده است تا برای آیندگان عبرت‌آموز باشد. من مدعی نیستم که در کتابهای کنونی مسلمانان «فقه» وجود دارد. منظورم از واژه فقه، تفقه اصیل دینی است، نه مفهوم سنتی آن در کتابهای فقهی. امروزه کار بر روی فقه سیاسی اسلامی، بسیار ناچیز است، زیرا مسلمانان پس از دوره اولیه اسلام از جنبه‌های سیاسی منحرف شدند و وقتی تجربه ضعیف شد، علم نیز به ضعف گرایید. خداوند روی پیوند علم و عمل تأکید دارد. اگر چه بسیاری از شخصیتها و دانشمندان اسلامی در زمینه نظریه‌های سیاسی اسلام کتاب نوشتند و تلاش کردند تا ویژگیهای دینی را در زمینه‌های قدرت سیاسی، انتخابات، وظایف دولت و مردم در برابر یکدیگر و... تبیین کنند، اما این تلاشها در مقایسه با نیازهای جوامع اسلامی و در شرایطی که نیاز شدیدی به جنبه‌های سیاسی دین وجود دارد، ناچیز است. مثلاً در مسائل اقتصادی، مباحث زیادی در برداشتهای دینی وجود دارد، اما این مباحث عمدتاً معاملات فردی را در نظر گرفته است، و این در حالی است که در مورد مدیریت اقتصاد ملی، برقراری موازنه میان تولید و مصرف، چگونگی ایجاد عدالت و... کار چندانی صورت نگرفته است. همچنین برای مثال در نظام آموزشی، در واقع تمامی الگوهای موجود مسلمانان از غرب گرفته شده است. حتی دانشکده‌های دینی جهان اسلام در تنظیم و اعمال الگوهای آموزشی، از غرب پیروی می‌کنند. تنها کاری که در این زمینه صورت می‌گیرد، وارد کردن مواد درسی دینی در چارچوبهای پذیرفته شده غربی است، که ارتباط چندانی با الگوهای اسلامی ندارد. در حقیقت می‌توانم بگویم که مسلمانان هنوز از عقب‌افتادگی فقهی رنج می‌برند و من امیدوارم در آینده مطالعات جدیدی در این زمینه‌ها صورت گیرد.

کیان: از سخنان شما این طور استنباط می‌شود که مفهوم حاکمیت سیاسی اسلامی با فقر تئوریک مواجه است. جناب عالی به عنوان شخصیتی که تئوریهای حاکمیت سیاسی دینی کشور سودان را ارائه می‌کنید، چه پیشنهاداتی در جهت زدودن این فقر دارید؟

حسن ترابی: جبران این فقر تئوریک فقط از طریق تقویت اراده و ایمان به خدا ممکن است. باید تجربه کرد و با اتکال به علم - هر چند اندک - وارد عمل شد. خداوند شما را به خاطر تلاش برای اعتدالی حق - حتی اگر به نتیجه اندکی دست یابید - حمایت می‌کند. ما قادر نیستیم بدون ورود به میدان آزمون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، فرهنگ اسلامی را غنی کنیم. ایمان به نیروی درونی، شرط اصلی اجتهاد برتر است. میدان تجربه ره‌آورد بسیاری را در پی خواهد داشت و راه صواب و ناصواب را به ما نشان خواهد داد. من معتقد نیستم که کار آکادمیک، وضعیت ناهنجار کنونی را تقویت خواهد کرد، بلکه معتقدم این تلاش، جامعه را به سمت تجربه کردن یافته‌های جدید - حتی اگر اندک باشد - سوق خواهد داد. در این صورت خداوند به کمک انسان می‌آید و علم او را افزایش می‌دهد، و دایره



۶
 ۵
 ۴

عمل انسان هم وسیع‌تر می‌شود. فقط در این صورت است که تجربه اسلامی و علوم اسلامی بارور می‌شوند.

کیان: جناب عالی به عنوان یکی از متفکرین دینی چه تصویری از حکومت دینی در جوامعی که از چندگانگی فرهنگی برخوردارند، دارید؟

حسن توایی: در حال حاضر بخش اعظم جنبشهای اسلامی یا بیداری اسلامی در سطح ملتها و یا سازمانهای مشکل اسلامی، جریان دارد. فاصله این جنبشها با قدرت سیاسی هنوز زیاد است. این جنبشها هم اکنون بشدت تحت فشار سیاسی رژیمهای حاکم هستند. تعداد اندکی از کشورهای اسلامی هستند که از طریق تحکیم ایمان به خدا توانستند حاکمیت اسلامی را برپا سازند. در این زمینه، ایران اولین کشور محسوب می‌شود. بسیاری از مسلمانان معتقدند که راه دستیابی به قدرت سیاسی، مسعب‌المعور است. و از اینکه خود را درگیر این مناقشه کنند پرهیز دارند. من چه قبل از انقلاب اسلامی ایران و چه بعد از آن پا رهبران و دست‌اندرکاران انقلاب مذاکرات زیادی داشتم. آنها بعد از انقلاب به من گفتند که انقلاب اسلامی موفق شده است باطل را به طور کامل حذف نماید. اما اینکه آنها چگونه می‌توانند حق را در تمامی سطوح زندگی سیاسی، اقتصادی و امور عادی مردم اجرا کنند، به بگی جداگانه نیازمند است.

در هر حال من معتقدم که آنها هنوز در این زمینه دچار مشکل هستند. یعنی بحث این است که آیا می‌توان انگیزه‌ها و شعارهای مرحله اول انقلاب را در مراحل بعدی به مورد اجرا گذاشت یا خیر؟ من تجربه ایران را بدقت زیر نظر دارم. قبلاً نیز به رهبران مجاهدین افغانستان در دوره مبارزه‌شان تذکر دادم که وضعیت اتحاد شوروی، به گونه‌ای نیست که به لحاظ داخلی در معرض فشار افکار عمومی خود باشد. یعنی شوروی مانند ایالات متحده نبود که تحت فشار افکار عمومی‌اش، روی ادامه جنگ در ویتنام یا پایان دادن به آن تصمیم بگیرد. من به رهبران مجاهدین تذکر می‌دادم که شما باید کادریهای علمی نهضت را برای آماده‌سازی ضرورت‌های مرحله پس از پیروزی نهضت تربیت کنید. اما به نظر می‌رسد که آنها از درک مشکلات ناشی از اجرای تعالیم اسلام و مشکلات سیاسی و اقتصادی، عاجز بودند. بسیاری از جنبشهای اسلامی در مرحله پیروزی نهضت، از مشکلاتی رنج می‌برند که در سؤال شما مطرح بود. چندگانگی قومی و فرهنگی برخی جوامع نظیر جامعه سودان اینجاب می‌کند که

دانشمندان دینی با تعقل و هوشمندی برای آن چاره‌جویی کنند.

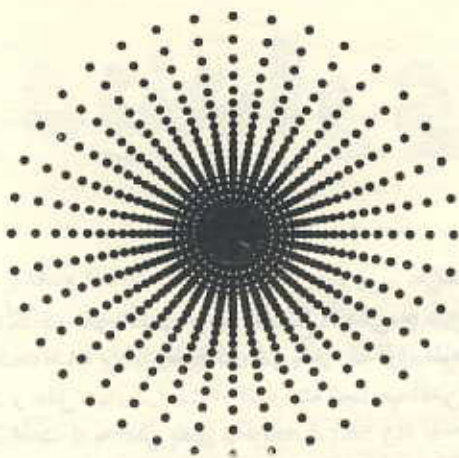
مثلاً وای روابط حکومت دینی با اقلیتهای دینی و مذهبی، کار بسیار کمی صورت گرفته است. موضوعاتی از قبیل اقلیتها، قانون بین‌المللی و سیاست خارجی، مسائلی هستند که نیاز به مطالعه دقیق از سوی دانشمندان دینی دارد.

کیان: حکومت اسلامی در سودان در این زمینه‌ها چه روشی را در پیش گرفته است؟

حسن توایی: جنبش اسلامی سودان در زمینه روابط خارجی قلمرو مناسبات خود را به خاطر ضرورت کسب تجربه گسترش داده است. ما با دشمنان، دیالوگ برقرار می‌کنیم و به دوستان نزدیک می‌شویم. در این زمینه و به دنبال کسب تجربه، به این نتیجه رسیدیم که موقعیت جنبش اسلامی سودان در میان محافل منطقه‌ای آفریقایی و جهانی از استحکام خوبی برخوردار است. البته قدرتهای بزرگ موافق حکومت اسلامی نیستند. آنها تلاش می‌کنند دولتهای اسلامی را محاصره کنند.

کیان: جناب عالی طی چند دهه اخیر از دموکراسی به مثابه روش حکومتی دفاع کردید. آیا پس از دستیابی جنبش اسلامی سودان به قدرت سیاسی، از این اندیشه صرف نظر کردید یا خیر، همچنین بازتاب این اندیشه در حاکمیت اسلامی سودان چیست؟

حسن توایی: هدف واقعی اندیشه اسلامی و جنبش اسلامی نجات جوامع از تشنگی و تفرقه و سوق دادن آن به سمت یک جامعه ایدئال اسلامی است. اگر بخواهیم این اندیشه را در عرصه سیاسی اجرا کنیم باید به شورا به مثابه تلاش برای دستیابی مسلمانان به وحدت ناب بنگریم. زیرا بر هر مسلمان واجب است که آزاد و صادق و مستقل باشد و تلاش کند تا توافق عمومی به عنوان راهی برای وحدت مسلمانان، تقویت شود. این چهره سیاسی باید در نهادهای سیاسی جوامع اسلامی حاکم گردد تا هویت مسلمانان را مشخص نماید. البته غرب از مفهوم دیگر پیروی می‌کند و از دوران وداع با خدا به حیات انسان، به صورت شرکت سهامی نگریسته است که در آن تضاد مناسبت‌آمیز یا دموکراتیک حاکم است اما این تضاد مناسبت‌آمیز نه انجام پیدا می‌کند و نه وحدت. همچنین به یگانگی و برادری نیز متهم نمی‌شود. این الگو عمدتاً مردم را به جنگهایی سوق می‌دهد که در چارچوب تنازع بقا به وقوع می‌پیوندد. این مناقشه در مغرب زمین در صحنه‌های اقتصادی، مناسبات بین‌المللی، روابط



به یاد آن سفر کرده بزرگ هزار توی جهان

محمد رضا قنبری

درخت هستی ما از بهار خالی بود
روایت گذران شکسته حالی بود
به چکمه های شقاوت در این هزاره خواب
حدیث و سعت تلخی ز پامالی بود
به بیکرانه اوهام در عبور خیال
کتاب هستی ما قصه ای خیالی بود
هزار توی جهان را به معرفت دیدم
هزار توی غربی که بوج و خالی بود
به شط حادثه رخت زوال می شویند
به نام نامی عشقی که لایزال بود
به گریه گفتش از سالهای درباری
به خنده گفت ترا بخت لاابالی بود
تو ای عزیز سفر کرده ای جوانه عشق
که با تو بودن ما مرگی خشکالی بود
تویی که در نفست ای ترانه بودن
طین زمزمه های فراغبالی بود
به شوق آمدنت در فضای خانه ما
صدای بیج بیج گل بوته های قالی بود
به انتظار مرا چشمهای پیوستن
به یاد در زدن فصل آبالی بود
نشان پای عزیزی دوباره گم کردم
کسی که خانه او در همین حوالی بود

سیاسی و روابط دینی ظاهر شده است، چرا که این مناقشه، مطلق است و عاملی وحدت آفرین نظیر ایمان به خدا نیز در آن دخالت ندارد. احزاب مغرب زمین، نقش اصلی برخی دوره ها را به خود اختصاص دادند، اما این هویت نهایی مناقشه فوق را تشکیل نمی داد، زیرا مثلاً در برخی از دوره ها، اقلیتها به انزوا کشیده می شدند و قرا از به کارگیری حق خود در سرنوشت سیاسی جوامع خویش محروم بودند. بسیاری از طوایف و مذاهب دینی نیز از ورود به صحنه های سیاسی محروم بودند. تنها اختلافات حزبی، آنها در سطوح ویژه ای، حرف آخر را می زد.

اما آیا سیستم تعدد احزاب در غرب آخرین چهره دموکراسی غربی است؟ پاسخ من منفی است، چرا که پاره ای از کشورهای اروپایی، دوره تعدد احزاب را پشت سر گذاشتند و احزاب در این کشورها، نقل، جایگاه و یا ارزش خود را در مکانیزم تصمیم گیری سیاسی از دست داده اند. نقش این احزاب در حد تبیین و بازگویی منافع گروه های مختلف و حرفه های گوناگون و بازگویی چندگانگی قومی، فرهنگی، یا نژادی خلاصه شده است. آمریکا در این زمینه، برجسته ترین نمونه جامعه ای است که دوران تعدد احزاب را به طور کامل پشت سر نهاده است و احزاب در این کشور دیگر هیچ ارزش و معنایی ندارند. اروپای شرقی در دوره ای از طریق حاکمیت زور، وحدت اجتماعی را مراد می کرد. در این جوامع، اقتصاد و قدرت سیاسی در یکی متمرکز شده بود تا وحدت ملی فراهم گردد اما چنین چیزی هرگز حاصل نشد. در غرب از پدیده آزادی، مفهوم اباحتگری و بی بندوباری را خواستارند، در حالیکه انسان غربی توانسته است به آزادی واقعی دست یابد. هیچکس نمی تواند مدعی شود که نظامهای سیاسی غرب بازتابی از اراده مردم است، زیرا میان مردم و نظامهای سیاسی، لایه هایی از رهبران حزبی و یا لایه هایی از منافع طبقه ویژه وجود دارد. علی رغم اینکه پاره ای از مسلمانان تلاش می کنند اسلام را مطابق جریانهای عصر تفسیر و تبیین کنند، اما باید گفت که این تلاشها یکی از نمونه های اندیشه های اسلامی تحت شرایط استضعاف است. ما در دوره هایی شاهد بودیم که بسیاری از مردم شدت از نازیسم هواداری می کردند و تلاش داشتند تا چهره اسلام را در پاره ای از مفاهیم - از جمله رهبری و تمرکز قدرت - با نازیسم آمیخته کنند.

مرحله لیبرالیسم غیردینی را نیز پشت سر گذاشتیم. سپس مرحله سوسیالیسم به وجود آمد و جریان سوسیالیسم اسلامی شدت رایج شد و در نهایت دموکراسی و سیستم متکی بر تعدد احزاب رواج پیدا کرد. همچنین بسیاری از مسلمانان آگاه و با اخلاص تلاش می کنند تا ثابت نمایند که قرآن با تحزب مخالفت نکرده است.

من معتقدم که حاکمیت شریعت اسلامی به مثابه قانون اساسی زندگی سیاسی، و آزادی به مثابه سمبل آرمان توحید، دو رکن اصلی یک نظام توحیدی است. تحت حاکمیت این نظام، همه انسانها در راه خدا قدم برمی دارند و اسیر هیچ تعصب گروهی و حزبی و عشیرهای نمی شوند. این انسانها نظرات خود را در امور عمومی بدون هیچ مشکل و یا فشاری مطرح می کنند. در چنین الگویی، نظام شورا در تمامی شئون زندگی اجتماعی تعمیم می یابد و بیچیدگیهای آن از طریق کوشش برای جستجوی برترین راه، به اجماع منتهی می گردد.

کیان: از اینکه دعوت ما را برای گفت و گو بپذیرید بسیار متشکرم.